

در خانه بمانیم

روزهای کرونایی



نویسنده: ژانومه کوپونس

تصویرگر: لیلیانا فور تونی

مترجم: سعید متین

هوپا
Hoopa

بماند

آگوس و هیولاها

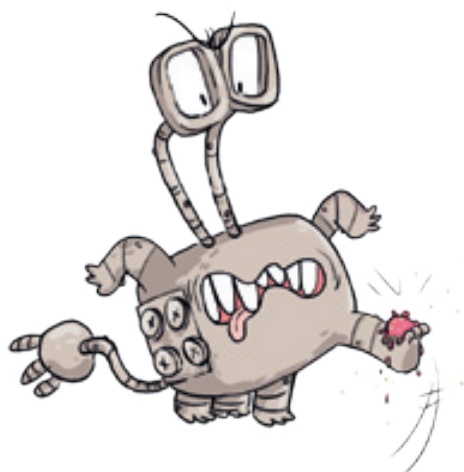
در خانه بمانیم

روزهای
کرونایی

هوپا
Hoopa

در خانه بمانیم

روزهای کرونایی



نویسنده: ژانومه کوپونس، سالوادور ماسیپ، تونی ارناندس، النا روتیر

تصویرگر: لیلیانا فور تونی

مترجم: سعید متین

انتشار نسخه‌ی الکترونیک: تیر ۱۳۹۹

Original title: TOGETHER AT HOME. CORONA-VIRUS DAYS

First published in Catalan, Spanish and English languages by Combel Editorial an imprint of

© 2020, Editorial Casals, S.A.

© 2020, Jaume Copons

© 2020, Salvador Macip

© 2020, Toni Hernández

© 2020, Elena Rottier

© 2020, Liliana Fortuny for the Illustrations

Persian Translation © HoupaPublication, 2020

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین المللی حق انحصاری
نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این
کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از آژانس ادبی
نویسنده و تصویرگر آن گرفته است.

این کتاب را ژانومه کوپونس، لیلیانا فور تونی
و پدید آورندگان دیگر مجموعه‌ی «آگوس و
هیولاها» مخصوص ایام قرنطینه آماده کرده‌اند
و اجازه‌ی ترجمه و انتشار رایگان آن برای
کودکان ایران را به نشر هوپا هدیه کرده‌اند.
هدیه‌ای کوچک از طرف همه‌ی ما.





آگوس پیانولا
و
آقای پتی پن، هیولای کتاب‌ها

قهرمان‌های داستان

این شما و این داستان ما
هیولاه‌ها



جیرینگ
هیولای زباله



خانم قلمبو
هیولای قلم‌مو



خانم دکتر دامپی
هیولای حیوانات

و پدچنس‌های داستان



چوله
هیولای چاله‌ها



اختاسل
هیولای موسیقی



گیسی پیلی
هیولای موها



نپ
دستیار (نه چندان پدچنس)
دکتر پروت



دکتر پروت
مرد خبیث



سرآشپز مالوله
هیولای آشپزی



هیچوپپچو
هیولای هیچی



امو
هیولای فلزات

لیدیا تعریف می‌کند که قیافه‌ی من، وقتی فهمیدم قرنطینه دقیقاً یعنی چه، خیلی دیدنی شده بود. البته فکر می‌کنم یک مقدار شلوغش هم می‌کند. تا آن موقع، خیال می‌کردم قرنطینه یعنی اینکه روزی دو سه ساعت توی خانه بمانیم.



به‌خاطر ویروس کرونا ی لعنتی، همگی توی خانه حبس شده بودیم. دلم لک زده بود برای اینکه با لیدیا و هیولاها بروم پارک. دوست داشتم پدر بزرگم را هم ببینم. دوست داشتم بروم مدرسه. دوست داشتم بروم... بروم هر جا شد! ولی واقعیت این بود که با ده تا هیولا توی خانه گیر افتاده بودم... ده تا هیولا به‌علاوه‌ی پدر و مادرم!



عجب زندگی ای شده ها! دلم برای دوست هایم هم می سوزد، یعنی برای هیولاها، چون نمی توانند بروند پارک. البته، راستش را بخواهید، آن ها بهتر از هرکس دیگری می دانند که لازم است توی خانه هایمان بمانیم، ولی همه اش باید این موضوع را به من یادآوری کنند.



هیولاها هیچ راهی نداشتند جز اینکه همه چیز را به من یادآوری کنند. هیچوپوچو تخته اش را درآورد و دسته جمعی بهم فهماندند اوضاع از چه قرار است.



توضیحات هیچوپچیو جالب بود. معلوم شد ویروس یک جور میکروب است که فقط با میکروسکوپ‌های خیلی قوی می‌شود دیدش. خیلی از میکروب‌ها برای ما مفیدند، مثل باکتری‌ها و قارچ‌هایی که برای تولید ماست و پنیر استفاده می‌شوند. ولی بین میکروب‌ها، ویروس‌ها هم هستند که بعضی‌هایشان باعث آنفولانزا یا سرماخوردگی می‌شوند.

اول، ویروس وارد بدن آدم می‌شود. معمولاً موقع سرفه یا عطسه یا حتی موقع صحبت کردن، همراه قطره‌های بزاق، از دهن فرد مبتلا خارج می‌شود.

بعد وارد بدن ما هم می‌شود. همین باعث می‌شود مریض شویم. بعدش، بدنمان واکنش نشان می‌دهد تا ویروس را از بین ببرد و حالمان دوباره بیاید سر جایش.

خب، پس مشکل کجاست؟

مشکل یکی دو تا نیست!

ویروس: کروناویروس سندرم حاد تنفسی ۲
بیماری: کووید-۱۹

این ویروسی که الان ما را درگیر کرده ویروس جدیدی است و اطلاعات کمی درباره‌اش داریم.

می‌دانیم که سریع پخش می‌شود، یعنی می‌تواند آدم‌های زیادی را مریض کند.

بعضی‌ها هم هستند که وقتی ویروس وارد بدنشان می‌شود، احساس مریضی می‌کنند؛ چیزی شبیه سرماخوردگی؛ سرفه می‌کنند، تب می‌کنند، سردرد می‌گیرند و بی‌حال‌اند... خیلی وقت‌ها هم حس چشایی و بویایی‌شان را از دست می‌دهند.



آدم‌هایی هم هستند که حالشان بدتر می‌شود و نیاز به مراقبت بیشتری دارند. اصلی‌کاری همین‌ها هستند که خیلی باید حواسمان بهشان باشد.



همان‌طور که گفتیم، احتمالاً خیلی از آدم‌ها دوره‌ی بیماری کرونا را بدون اینکه علامت خاصی داشته باشند، طی می‌کنند...



اصلاً شاید خودشان هم نفهمند مریض‌اند!



بله. خیلی از آدم‌هایی که مریض می‌شوند، ممکن است بقیه را هم مریض کنند!



مثلاً بچه‌ها خیلی وقت‌ها ممکن است ویروس را به دیگران منتقل کنند. البته بچه‌ها معمولاً هیچ علامتی ندارند و احساس بیماری نمی‌کنند.



من هم بچه‌ام! پس لازم نیست حتماً توی خانه بمانم!

خب، چه کار کنیم؟ برویم پارک؟

نه، نه، نه!

اصلاً حرف بیرون رفتن را نزن!

به هیچ عنوان!

صبر کن، آگوس. به این سادگی‌ها هم نیست!





کارکنان بخش درمان خیلی بیشتر از مواقع عادی، دارند زحمت می‌کشند. گاهی شرایط کارشان هم خیلی سخت می‌شود.



دانشمندان و پژوهشگرها وقت بیشتری لازم دارند تا بتوانند درباره‌ی ویروس مطالعه کنند و دارویی برایش پیدا کنند یا واکسنی بسازند تا برای همیشه از شر ویروس خلاص شویم!

دانشمندان تمام دنیا شب و روز دارند کار می‌کنند. آن‌ها وقت و امکانات بیشتری نیاز دارند.

حرفت کاملاً درست است!

دقیقاً. باید به این فکر کنیم که با این کارمان، هم از خودمان مراقبت می‌کنیم، هم از بقیه!

توی خانه ماندن خیلی ضرر حال است، ولی الان لازم است!



شاید حال بعضی از بیمارها خیلی بد شود، به‌خصوص پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها و آن‌هایی که از قبل، بیماری‌های دیگری هم دارند.

نباید گذاشت آدم‌های زیادی هم‌زمان این بیماری را بگیرند، چون در آن صورت، بیمارستان‌ها زیادی شلوغ می‌شوند و دکترها و پرستارها نمی‌توانند به‌قدر کافی به‌همی بیمارها برسند.

بیمارستان



خیلی خب، قبول! متوجه شدم که نباید از خانه بیرون برویم. ولی معنی اش این نیست که کار راحتی است!

پس مدرسه چی؟

غصه‌ی مدرسه را نخور.
تکالیف را برایتان می‌فرستند
تا توی خانه انجام بدهید.

حالا کی می توانم لیدیا
را ببینم؟ منظورم از
نزدیک است.

باید صبر کنی. ولی اینترنت
که هست! ناسلامتی قرن
بیست و یکم است ها، بچه جان!



پدر بزرگ را چه کار کنیم؟
سنش زیاد است و تنها
زندگی می کند...

پدرت هفته‌ای دو بار می‌رود
دیدنش و برایش غذا و هر چیزی
که لازم داشته باشد، می‌برد. تو هم
می‌توانی هر روز بهش زنگ بزنی.

حالا صبح تا شب توی
خانه چه کار کنم؟

نمی‌دانم... می‌توانی کتاب بخوانی،
بنویسی، نقاشی کنی، بازی کنی، توی
کارهای خانه کمک کنی، به پدر بزرگت زنگ
بزنی، با دوست‌هایت چت کنی... ورزش
کنی، فیلم ببینی، توی اینترنت دنبال
کنسرت‌های آنلاین بگردی و فیلم‌های
آموزشی ببینی، کار دستی درست کنی...

آگوس، وضع ما هم مثل
توست! هر کس توی
خانگی خودش است، ولی
همه کنار همیم!

ω ω ω ω ω

$\dots \omega$ ω ω

ببینم می توانی یاد
بگیری میز غذا را بچینی!

با اینکه لیدیا و هیولاها کاملاً درست می‌گفتند، باز هم خیلی سخت بود تمام مدت توی خانه بمانم. ولی حرف‌های پدر و مادرم، به‌خصوص آن موقعی که بدجور کلافه شده بودم، خیلی کمکم کرد.

اصلاً تعجب نمی کنم، آگوس.
من هم دلم برای همکارهایم
تنگ شده.

شاید تعجب کنی، ولی
دلَم برای مدرسه تنگ
شده...

شاید این قرنطینه باعث شود
من هم بالاخره یک چیزی یاد
بگیرم...

پس چی که یاد می‌گیری! امروز یاد گرفتی چطور
وبلاگ بسازی، کمکم کردی سالاد برنج معروفم را
درست کنم، ویدئوهای آموزشی کاراته نگاه کردی و
قرار است با مادرت یک فیلم خیلی باحال ببینی.

بله. زندگی مان تغییر کرده بود. بعضی وقت ها کلافه می شدم. بعضی وقت ها حس عجیبی داشتم. هیولاها می گفتند حال و روز همه همین است، چون همه در موقعیتی بودیم که تجربه اش را نداشتیم.

آن روزها خیلی کارها یاد گرفتیم که تا آن موقع بلد نبودیم. کلی کار هم باید می کردیم تا از خودمان در برابر ویروس محافظت کنیم.





رعایت بهداشت خیلی مهم است! خیلی!

خریدها را هم باید قشنگ تمیز کرد.



دقیقاً. چون همان طور که ویروس می تواند روی بدن ما بنشیند، ممکن است روی وسیله های دیگر هم بنشیند و برای مدتی آلوده شان کند.



همین طور که داری می بینی، اگر رعایت نکنیم، احتمال انتقال بیماری خیلی زیاد است.

اگر سرفه یا عطسه ات گرفت، صورتت را بگیر زیر بغلت، مثل سر آشپز مالوله!

ای بابا! چقدر همه چی پیچیده ست!



وقتی پدر و مادرت می روند خرید، خیلی مراقب خودشان هستند. باید حتماً حواسشان باشد که دست به هر چیزی نزنند و اصلاً اصلاً دستشان را به صورتشان نزنند!



وقتی توی خیابان از کنار آدم های دیگر رد می شوند، باید دو متر از شان فاصله بگیرند.



اگر بیرون از خانه آشنا دیدند، با فاصله سلام و احوالپرسی می کنند و می گویند از دیدنش خوش حال اند، اما نمی توانند نزدیک تر بروند.



وقتی از خرید برمی گردند، لباس ها و کفش هایشان را می گذارند یک جای جدا، مثلاً توی یک جعبه ی مقوایی. بعد، دست هایشان را حسابی می شویند.

راستی، فقط زمانی می روند بیرون که واقعاً لازم باشد.



می‌دانم باورکردنش سخت است، ولی روزهای قرنطینه خوبی‌هایی هم داشت. از حق نگذریم، خیلی چیزها یاد گرفتیم.



وقتی هیولاهای ما را می‌گفتند که همه‌ی آدم‌ها روزهای سختی را می‌گذرانند، دوست نداشتیم حرفشان را باور کنیم. ولی راست می‌گفتند. متوجه شدم مسائل کاری و اقتصادی خیلی به پدر و مادرم فشار می‌آورد. اوضاع برای آن‌ها هم راحت نبود، ولی چاره‌ای نداشتیم جز اینکه صبور باشیم. یک روز لیدیا آن قدر شاکی شده بود که تعجب کردم.



بله! توی خانه ماندن، هم خوبی‌هایی داشت، هم بدی‌هایی. بعضی از روزها خوش می‌گذشت، بعضی از روزها هم نه. ولی یک روز صبح که از پنجره بیرون را نگاه می‌کردم، چیزی دیدم که حسایی اعصابم را به هم ریخت و نزدیک بود بدجوری قاتی کنم.



بله. من هم سعی کردم مدارا کنم، ولی اصلاً کار راحتی نبود. راستی، هر روز غروب ساعت هشت، می‌رفتیم دم پنجره و دست می‌زدیم. روز اول فکر کردم آدم‌بزرگ‌ها از زورِ قرنطینه، زده به سرشان.

طولی نکشید که فهمیدم بزرگ‌ترها برای تشکر از پزشک‌ها و پرستارها دم پنجره دست می‌زنند. فهمیدم با این کارشان می‌خواهند بگویند که درست است هرکس توی خانه‌ی خودش مانده، ولی انگار همگی سوار یک قایقیم و سرنوشتمان به همدیگر وابسته است.



با هم

آره آگوس. ولی فراموش نکن بعضی‌ها هم هستند که فکر می‌کنند رعایت اصول بهداشتی فایده‌ای ندارد و پول خرج کردن برای تحقیقات علمی با عقل جور در نمی‌آید.

و مهم‌تر از همه، فراموش نکن ما باید مراقب سیاره‌مان باشیم. اگر قبلاً این کار را کرده بودیم، شاید الان به این روز نیفتاده بودیم.



یک روز همه شروع کردند به صحبت کردن راجع به کلمه‌ای که من خیلی دوستش داشتم: خروج از قرنطینه. که همان‌طور که خودتان هم می‌دانید، معنی‌اش این است که به‌زودی می‌توانی از خانه بیرون بیایی. با شنیدن این کلمه، از خوش‌حالی بال درآوردم.



آره، داشتم تصور می کردم که دیر یا زود می توانیم دوباره کارهایی را
بکنیم که همیشه می کردیم و قدرشان را نمی دانستیم.

اگر بعد از این همه اتفاقی که
افتاده همه مان سعی نکنیم دنیای
بهتری بسازیم، واقعاً باید به
عقلمان شک کرد!

گل گفتی، لیدیا!
گل گفتی!

سلام، نپ!
چطورید؟

خوبیم، گیس پیل.
شماها چطورید؟

ما هم عالی!

مجموعه‌ای

آگوس و هیولاها

تا حالا کلی ماجرا داشته‌ایم!
برو ببین چی‌ها بوده‌اند!

<http://www.hoopa.ir>



درباره‌ی نویسندگان همکار:

سالوادور ماسیپ

نویسنده و پزشک؛ دانشگاه آوتونومای کاتالونیا.

تونی ارناندس

فیزیک‌دان و دکتری علوم شناختی؛ مؤسسه‌ی علوم آموزشی

دانشگاه پلی‌تکنیک کاتالونیا.

النا روتیر

روان‌شناس و متخصص اختلالات ذهنی.



عجیبه که آدمیزاد
کتاب هاش رو نمی خوره!



هوپا، ناشر کتاب های خوردنی

